

جلوه باورهای اساطیری آتش در خسرو و شیرین نظامی گنجوی

سعید خیرخواه^۱

چکیده

اساطیر به عنوان نمایی و نماد زندگی انسان در دوران باستان، کارکردهایی فراوان داشته‌اند، انسان ابتدایی و غارنشین برای رفع حاجات و مناسبات اجتماعی خویش با هر پدیده‌ای برخوردی انسانی و الهی داشت و طبیعت را کاملاً جاندار و فعال تصور می‌نمود، بدین لحاظ می‌توان به عدد پدیده‌های طبیعی، اسطوره هم معرفی نمود، به هر حال این کارکردهای اساطیری آنچنان عمیق و کارساز بود که در طول هزاران سال به عنوان باورها و مراسم و مناسک و حتی اعتقادات مذهبی، هم عرض و همراه زندگی بشر ادامه یافت و بهترین جلوه گاه آنها، ادبیات و متون داستانی و هنری است، بنابراین می‌توان رگه‌های پنهان و آشکار این اساطیر را در متون ادب پارسی به ویژه در آثار برجسته ادب غنایی هم ردیابی نمود و از این راه به نتایج نیکویی رسید، در اینجا بر آن شدیم بعضی از کارکردهای اساطیری مثل اسطوره آتش را در اثر بی نظیر نظامی گنجوی (خسرو و شیرین) باز کاوی کنیم،

کلیدواژه‌ها

ادبیات غنایی، اسطوره، خسرو و شیرین نظامی.

۱. عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران s.kheirkhah44@yahoo.com

مقدمه

اسطوره روایت مقدس تاریخ گذشتگان یا خدایان و ایزدان و الهه‌های باستانی است و در واقع اسطوره پیوند میان تاریخ و قصه‌هاست و چنانکه از نامش پیداست کارکردی دوگانه دارد.

استاد مهرداد بهار می‌گوید:

« به آن رشته روایات کلام قدس سنتی که به آن اعتقاد داریم و در جوامع ابتدایی، شرح اموری حقیقی است که عمدتاً در ازل رخداده، اساطیر هر قوم دربارهٔ خلق هستی، خدایان، انسان و خویشکاری ایشان و سرانجام انسان و هستی سخن می‌گوید» (بهار، ۱۳۷۴: ۷۵).

وقایع خارق‌العاده، افسانه‌ها، ارتباط انسان با بلندپروازیه‌ها، آرزومندی‌های اساطیری را روشن می‌سازد، امروزه نیز راز و رمزهایی که در ذهن بشر ایجاد می‌شود و بنابر جاذبهٔ خاصی که دارند هنوز هم از جایگاهی رفیع در میان روشنفکران و مردم عادی برخوردارند در واقع بشر میل دارد این افسانه‌گرایی‌هایی را از احتیاجات اصلی خود بداند و آنها را در سرنوشت خود تاثیر بدهد. میل دارد به دنبال دلایل سخت و شگفت‌انگیز سرپوش بر درد و رنج خود بگذارد به همین سبب طبیعت را در گذشته و آیندهٔ خویش دخالت می‌دهد با پدیده‌ها یکی می‌شود و به سان یک همزاد و با امور و طبیعت به یگانگی می‌رسد و آنچه را که حتی در خیال هم نمی‌گنجد علنی و واقعی می‌سازد، مثلاً به دنبال جاودانگی می‌رود تا دیو مرگ را رو سیاه کند، در کشاکش با اژدها فائق می‌شود، روی آب راه می‌رود به اعماق آسمان پرواز می‌کند، درمان می‌کند و به کام مرگ می‌فرستد، این راز و رمزها اساساً برای بشر و مخاطب ایجاد هیجان و تعلیق می‌کند، نگران است تا سرنوشت قهرمان داستان را ببیند و آموزه‌های اخلاقی را با اساطیر همانند سازی می‌کند، انسان هنگام سیر در این مکاشفات اگرچه در نگاه نخست همه چیز را زائیدهٔ وهم می‌پندارد و دریافتن حقیقت سهل‌انگاری می‌کند اما دیری نمی‌پاید که با نعمت و قدرت تفکر خویش تمامی ابهامات را می‌زدايد و می‌تواند تنها به وسیلهٔ اساطیر در پیش خدا، جهان، آفرینش، آیین، آرزو و هر چه در خور اندیشیدن است نائل شود، اینجاست که اسطوره به انسان خیال، خلاقیت و ظرفیتی می‌دهد که می‌تواند حقیقت را بلافاصله کشف کند، اگر اساطیر مربوط به دوای بی‌مرگی نبود بی‌شک امروزه اثری از داروهای علم پزشکی در دست قرار نمی‌گرفت بدون شک مدینه فاضله‌ای که امروزه ما به دنبال آن هستیم و هرچه می‌رویم، نمی‌رسیم تکامل یافتهٔ مدینهٔ فاضلهٔ انسان دیروز است بدون شک آنچه ما امروزه حاصل علم و دانش و فن و صنعت به دست آوردیم و می‌شناسیم حاصل خیالات و اساطیر و انسان است، بدون شک این انسان اساطیری است که با وجود داشتن مشکلات بسیار توانست به راز هستی دست پیدا کند و حیرت انسان امروز را تحریک کند. بدون شک انسان امروز هنوز در پی یافتن زمان و مکان برای اساطیر است و بسیاری از یافته‌ها و اندیشه‌های خلاق اساطیری برایش دیدی جز تحقیر ندارد اسطوره‌ها خارج از حوزهٔ تعقل و تفکر و زمان و مکان هستند که قوای طبیعت در آنها به صورت افرادی آرمانگرا با منش و ماجراهایی رمزی نمودار می‌شوند از این رو مایلیم که اسطوره‌ها را تکرار کنیم و حرکتی واقعی به آنها دهیم، مایلیم اسطوره را از ماورای تخیل بال و پر دهیم و اعمالمان را به شکل الگوهای طبیعی به عرصه برسانیم و با اساطیر تفسیر شدهٔ دیگر تطبیق دهیم، اساطیر در اصل اقناع‌کنندهٔ چرایی‌ها نیستند بلکه هاله‌ای از تقدس و دین باوری را در بطن خود دارند بنابراین منطق حاکم بر اساطیر منطقی برخاسته از فرمولهای علمی و بنیادین است و اگر هم اصرار داریم که اسطوره خیالی ناخود آگاه است بر آنیم که آن خیال را از لابه لای پوشش‌ها و نقابهای گوناگون بیرون بکشیم و این تخیلات به اصطلاح ساده را به هدف و کشف برسانیم و نکتهٔ بسیار مهمی که باید به آن توجه داشت این است که اسطوره‌ها زندگی انسان را دارای خط مشی و گونه‌ای هدفمند تعیین می‌کردند و به انسان اولیه این امکان را می‌دادند که به دنبال هر رویدادی یک جنبه‌ی ماورایی را در نظر بگیرد و خود را به یک نیروی ایزدی متصل کند. مثلاً انسان اولیه آگاه بود که چه اعمالی موجب خشم و یا عفو خدایان می‌شد، آگاه بود

که اهریمن چگونه ممکن بود موجب نزاع و ویرانی شود و از طرفی هم آگاه بود نیرویی مینوی وجود دارد که با توسل به آن نجات می‌یابد. بنابراین اسطوره‌ها شمه‌های از یاد رفته تاریخ را به ما یادآوری می‌کند، زیرا هر ملتی دارای اسطوره و اسطوره ساز است و این نشان دهنده اهمیت ارزشهای معنوی در نظر انسان نخستین و معاصر است. و حال این سوال پیش می‌آید که آیا انسان امروز قادر است به درک حقایق جهان ماورای طبیعی و شگفت انگیز برسد و خود اسطوره نسل آینده شود؟ امید که بتوانیم با استفاده از شعور خود اسطوره‌سازان کهن را در رفع کمبودهای آفرینش با بینشی درست یاری دهیم. کوتاه سخن آنکه آنچه امروز ما به عنوان متون ادبی، هنری در دست داریم اتفاقاتی محض و رویدادهایی خالی از نگرشهای اساطیری نیستند بلکه در هر واقعه‌ای نیرویی ذهن ما را از حالت عادی به جنبه ماورایی آن سوق می‌دهد و با باورهای اساطیری قابل حل و هضم می‌سازد، خسرو و شیرین نظامی دلیلی است که عقیده ما را تقویت می‌کند. در این گزارش تحقیقی و اساطیری هدف ما این است که نشان دهیم آنچه به عنوان تاریخ یا داستان مطرح شده است حقیقتی است که همواره در لابه لای آن اساطیر وارد شده‌اند، همچنین این باورهای اساطیری را می‌توان در سایر متون ادبی یافت و آنها را تقویت کرد، به عنوان مثال، داستان‌های مربوط به حضرت موسی، ابراهیم و عیسی قابل تطبیق با اسطوره‌های مربوط به آتش است.

اسطوره آتش

یافتن آتش مهمترین اختراع بشر بوده بویژه در مناطق سرد سیر که نخستین آشنایی ملت‌ها با آتش به صورت‌های گوناگون در اسطوره‌ها و افسانه‌های پیدایش آن، انعکاس یافته است برخی نیز آن را به شکل آذرخش در آسمان دیده‌اند و از این رو آن رو عطیه آسمانی پنداشته‌اند برخی دیگر آن را به شکل توده سوزان سنگهای آسمانی دیده‌اند که از آسمان فرو آمده و برخی هم از طریق آتش فشانها و گازهای شعله‌ور با آن آشنا شده‌اند (یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۱).

آتش نسبت به دیگر عناصر از اهمیت بیشتری برخوردار است، و به نقل از بندش «از روشنی بیکران آتش، از آن باد، از باد آب، از آب زمین و همه هستی مادی فراز آفریده شده (فرنج دادگی، ۱۳۶۹: ۳۹). در داستان سجده کردن فرشتگان به آدم و سر پیچی ابلیس، بلعمی به برتری دادن ابلیس از لحاظ آفرینش از آتش را نیز بیان کرده است «ابلیس گفت: من برتر از آدمم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل و اصل من برتر است و بهتر و جوهر من روشن‌تر است و پاک‌تر و هر چیزی به شرف به اصل و گوهر گیرد» (بلعمی، ۱۳۸۸: ۴۸). که احتمالاً این آتش همان آتش جهنمی است، نماد عقلی عصیان زده که به پست‌ترین شکلش رسیده و آتش جنگ است بین خدا و شیطان. «در آیین زرد تشتی کنونی آتش چندان مقدس است که نه پرتو خورشید باید آن را ببیند و نه چشم غیر زرتشتی» (هینلز، ۱۳۸۳: ۹۳). که آتش در اینجا نماد نماینده خداست. و اما «کشف آتش مرحله جدیدی از زندگی بشر را بنیان می‌دهد و سبب می‌شود که انسان از یک موجود خام‌خوار به یک موجود پخته‌خوار تبدیل شود و لذا مقداری از غذای خود را بتواند ذخیره کند» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۴۴). طبیعتاً اگر بخواهیم نمونه اساطیری برای این گفته نقل کنیم زمانی است که انسان توانست به آتش دلت پیدا کند که این دستیابی به آتش در شاهنامه به هوشنگ ثبت داده شده است، هنگام کشتن ماری و آتش برخورد سنگ با کوه ایجاد شده اما شاید منشأ این اسطوره از کایاپو - گورو تیره* است که در مرکز برزیل قرار دارد یک جفت طوطی بومی آمریکایی، لانه خود را بر بالای یک شیب صخره‌ای ساخته بودند، بوتوکه* سرخ پوست هم، برادر زن جوان خود را به آنجا برد تا جوجه‌های طوطی را بگیرند. بوتوکه از یک نردبام سر هم بندی شده بالا رفت، اما فقط دو تخم در لانه یافت، برادر زن بوتوکه اصرار داشت که او تخم‌ها را بردارد ولی هنگامی که تخم‌ها به پایین افتادند به سنگ تبدیل شوند و در موقع افتادن دست مرد بزرگ‌تر را درد آوردند. این واقع باعث عصبانیت او شد و سرانجام وی نرد بام را جدا کرد و رفت، بوتوکه چندین روز بالای سنگ گیر کرده بسیار لاغر و نزار شد و از شدت گرسنگی و تشنگی مجبور شد که مدفوع خود را بخورد سرانجام گربه وحشی خالدار را دید که تیر و کمان و انواع شکارها را حمل می‌کند گربه وحشی سایه قهرمان را دید

و برای گرفتن او بالا رفت و پرسید چه اتفاقی افتاده است بعد نرد بام را درست کرد و از وی خواست که پایین بیاید. بوتو که بسیار ترسیده بود و در ابتدا پایین نیامد، اما بالاخره پایین آمد و گربه وحشی دوستانه به او پیشنهاد کرد که بر پشت وی سوار شود تا به خانه او بروند و با هم غذایی از گوشت کبابی بخورند، سرخ پوستان در آن روزگار با آتش آشنا نبودند و گوشت را خام میخوردند بنا براین در خانه گربه وحشی، وی برای نخستین بار غذای پخته خورد، همسر گربه جوان یک زن سرخ پوست بود و از مرد جوان خوشش نمی‌آمد ولی گربه وحشی چون فرزندی نداشت تصمیم گرفت که مرد جوان را به فرزندی بپذیرد، زن به مهمان تکه‌های خشکیده گوشت را داد و به صورت وی چنگ زد، مرد جوان بر گربه وحشی شکایت کرد و گربه وحشی هم بر همسر خود غرید و او را سرزنش کرد که به درد نمی‌خورد. یک روز گربه وحشی به بوتو که یک کمان و چند تیر داد و طرز استفاده از آن را به وی آموخت و به او سفارش کرد که در مقابل آن زن از آنها بهره بگیرد و بوتو که زن را با پرتاب تیری در سینه‌اش به قتل رساند و تکه‌ای از گوشت کبابی را برداشت و گریخت. هنگامی که به روستای خود بازگشت شرح وقایع را برای روستائیان گفت و تکه گوشتی را که آورده بود با آن خورد. سرخ پوستان تصمیم گرفتند آتش را به تملک خود در آورند، هنگامیکه به خانه گربه وحشی رسیدند کسی آنجا نبود و شکار دیروز وی هنوز پخته نشده بود آنان گوشت شکار را کباب کردند و آتش را بردند و برای اولین بار موفق شدند گوشت پخته بخورند، اما گربه وحشی از ناسپاسی فرزند خوانده خود در دزدیدن آتش و راز تیر و کمان خشمگین گردید و از آن پس از موجودات زنده به ویژه انسان‌ها متفر شد اکنون فقط بازتاب آتش را در چشمانش می‌توان مشاهده کرد او از دندان‌های نیش خود برای شکار بهره می‌برد و گوشت را خام می‌خورد و خوردن گوشت کباب شده را رسماً ترک کرد (کاوندیش، ۱۳۸۷: ۴۹۷). احتمالاً این داستان اسطوره بود که باعث شد اقتباس شکل بگیرد، اقتباس به معنی آتش از کسی فرض گرفتن و شعله گرفتن است، در زمان قدیم کبریت نبود، سنگ آتش زنه هم نبود بنابراین بچه‌ها را می‌فرستادند تا از همسایه‌ها آتش قرض بگیرند. به هر حال آتش بنیانی ایزدی دارد و نزد تمامی اقوام از جایگاهی خاص برخوردار است، در ریگ ودا از آتش چنین ستایش شده است (آی گنی^۱).

۱. آن که تو را برافروزد و با چمچه (ملعقه) برافراخته، سر تو را قضا دهد باشد که او در جلال تو به پیروزی رسد و با نیروی دفاعی تو دانا شود، ای (راجات ویداس) (داننده آفرینش)؛
۲. آنکه با رنج و زحمت برای تو هیزم می‌آورد به جلال اکنی توانا خدمت می‌کند، آنکه تورا در شامگاه و بامداد بر می‌افروزد، کامگار و توانگر می‌شود و دشمنان خویش را هلاک می‌سازد؛
۳. ای خدای جوان! هرگناهی که ما در صورت ابنا بشر از راه بلاهت شدیم، در حضور ادیتی^۲ ما را از گناه پاک ساز، ای اگنی از تقصیرات ما درگذر؛

۴. حتی، با وجود گناهان بزرگ ما را از زندان آدمیان و بزرگان آزاد کن (جلالی نائینی، ۱۳۸۵: ۲۰۷-۲۰۶). اگنی مظهر خدای زنده است امروزه در فرهنگ عامه آتش بیشتر آن بار منفی خود را نشان داده است و دلیل آن شاید این باشد که شیطان از آتش است و درون هرکس دیو یا شیطانی نهفته است و مردمان را می‌آزارد چنانکه در عصر حاضر متاسفانه با فرقه‌های شیطان پرستی مواجه می‌شویم که به نحوی سعی در منحرف ساختن و گزند رساندن به دین و افکار دینی جوانان دارند و چه بسا تا حد قابل توجهی نیز موفق شدند، در واقع گروه‌های فراماسونی امروز همان اجیر شدگان شیطان قسم خورده‌ای هستند که مظهر فساد و نافرمانی در پیشگاه خداوند بود.

در اساطیر مربوط به آتش با موضوعاتی مواجه می‌شویم که بسیار در حال تکرار هستند، موضوعاتی چون تطهیر آتش، آتش در دل سنگ، آب و آتش و ... که نمونه‌هایی از این کارکردها در منظومه خسرو شیرین نظامی نیز به چشم می‌خورد.

تطهیر آتش

پیش از اسلام جهت اثبات حقانیت آزمایش ور مرسوم بود و آن رفتن به میان آتش بود چنانکه سیاوش به میان آتش رفت و سالم بیرون آمد (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۹). در اوستا نیز در خصوص اهمیت آتش چنین آمده است: آیا آتش آدمی را می‌کشد؟ نه زیرا آتش آدمی را نمی‌کشد (استویداتو)^۳ آدمی را به بند کشد و دیو (ویو)^۴ او را فرو بندد (دوستخواه، ۱۳۶۶: ۳۱۷).

آتش در اساطیر سوزاننده پلیری و گناه است سیتا^۱ همسر راما^۲ بدلیل اینکه مدتی در بند اهریمن گرفتار بود خود را در آتش افکند تا پاکی خود را اثبات کند. آتشی بر فروخت و با دست‌های بسته زانو زد و خویش را در زبانه‌های آتش افکند در حالیکه تماشاگران شیون و ناله برآورده بود اما آتش سیتا را در تاج درخشان خود مانند خورشید نگاه داشت و این داروی ایزدی پاکی و بی‌آلایشی سیتا را به همگان نمود (رستگار، ۱۳۸۳: ۱۲۸). آتشی که آسمانی و نگهدارنده است همان آتشی اهورایی است.

کوه نشینان آندیرای به هنگام جشن نیمه تابستان آتش‌های عظیمی در هوای آزاد می‌افروزند، مرد و زن و کودک از روی آتش می‌پرند و معتقدند که با این کار هر نحوست و مرضی از آنان رخت بر می‌بندد، نیز تصور می‌کنند که پریدن از روی شعله‌های آتش بیماران را شفا می‌دهد و زوج‌های نازا را بچه دار می‌کند.

زردشتیان هم احکام تطهیر آتش را همگان به درستی رعایت می‌کردند مثلاً زنان طی عادت ماهانه جداگانه نگه داشته می‌شدند و در این حالت حتی به آتش یا شمع نیز نگاه نمی‌کردند. هنگامی که خواهر همسر بهرام گشنسب، مسیحیت را اختیار کرد، سرتافتن خود از دین اجدادی را بدین صورت نشان داد در حالی که عادت ماهانه داشت مشعلی پر از آتش بدست گرفت آن را به زمین انداخت و اخگرهایش را لگد کوب کرد یعنی عملی را انجام داد که برای فرد زردشتی گناه مضاعف و مرگ ارزان به شمار می‌رفت. همچنین از مباحثه‌هایی که میان یک موبد و مسیحی صورت گرفته، موبد چنین اظهار می‌کند که ما به هیچ روی آتش را خدا نمی‌دانیم بلکه تنها به واسطه آتش خدا را نماز می‌گزاریم همچنان که شما به واسطه صلیب چنین می‌کنید، آتش را می‌ستاییم چون از جوهر اورمزد^۵ است (اسمیت، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۰) و این نشان از استفاده نمادین از عنصر آتش است و القا کننده این مفهوم که این باید بر فرد مقدم باشد. در قصه شاهزاده کهنسال و دختر شاه پریان مرد سالخورده باید خود را در دیگ پر از روغن جوشان بیفکند تا به تف آتشی تطهیر شود این چنین آتش زرناب می‌گردد. بنابراین با آتشی سروکار داریم که موجود را تطهیر و معنوی و روحانی می‌کند و دوباره جوان می‌سازد (پیربایار، ۱۳۷۶: ۷۱). همچنین در هوا آتشی است که هندوان آن را اثر می‌نامند و هر که در میان آتش رفت و سوخته شد کردارهای بدش زدوده خواهد شد.

یکی آتشی راند اندر هوا به فرمان یزدان فرمانروا
 که دانای هندوش خواند ائیر سخنهای نغز آورد دلپذیر
 چنین گفت کاتش به آتش رسید گناهش ز کردار شد ناپدید
 از آن ناگزیر آتش افروختن همان راستی خواند این سوختن
 (فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۴۲۳)

خسرو پرویز نیز با استفاده از تطهیر آتش به پرستشگاه روح خود را جلا می‌داد و این گونه بر سرکشی‌ها و عیاشی‌هایش سرپوش می‌گذاشت، خسرو هنگام نشستن به آتشخانه و نیایش یزدان می‌توانست مشکلات مملکت خویش را سامان دهد و رأی و اندیشه‌اش را در مسیر صحیح به کار بیاندازد، بنظر می‌رسد خسرو معتقد بود که آتش مقدس همواره ضامن و محافظ او خواهد بود و حاضر نبود رفتن به آتشخانه را جانشین هیچ دوست و یآوری کند.

¹ Sita

² Rama

چنان افتاد از آن پس رای خسرو که آتسخانه باشد جای خسرو
نسازد با همالان هم نشستی کند چون موبدان آتش پرستی
(نظامی، ۱۳۸۹: ۴۱۳)

به نظر می‌رسد تطهیر آتش به سان سوزاندن مزارع قبل از درو و یا به سان عمل کیمیاگری است، آتشی که نمی‌سوزاند بلکه زیبایی می‌آفریند، مسی که تبدیل به طلا می‌شود و دیگر ثابت و بدون تغییر باقی می‌ماند و این یعنی معرفت شهودی، معرفتی، که مولد دوره نو است، بهترین تصویری که انسان رنگانگ را از قیودات رها می‌سازد و جاودانه می‌کند.

آب و آتش

بنابر اساطیر یگانگی آب و آتش صحیح نیست و باز خوردی منفی در پی دارد، چنانچه داستان نوح و سر آغاز عذاب صحه بر این مطلب می‌گذارد «حتی از اجاء امرنا و نارالتنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الامن سبق علیه القول و من امن و امن معه الاقلیل» (هود: ۱۴۰). نوح به ساختن کشتی و قوم به تمسخر پرداختند تا وقتی که فرمان قهر فرا رسید و از تنور آتش آب بجوشید و عالم را به طوفان داد.

که از آسمان طوفان آمد در زمین نیز از تنور خانه پیرزنی آب بر جوشید و تمام زمین را فراگرفت (یا حقی، ۱۳۷۵: ۴۲۳) و این برجوشیدن آب نماد تطهیر است همچون آتش در عین اینکه می‌سوزاند تحلیل می‌کرد.

این ارتباط میان آب و آتش در مراسم تشییع سلتی‌ها هم دیده می‌شود که دروئیدها برای شکستن طلسم و دفع جادو به کار می‌بردند آبی بوده که با آن چوبی شعله ور از کوره قربانی‌ها را خاموش می‌کردند وقتی مرده‌ای در خانه بود جلوی در گلدانی بزرگ پر از آب مصفا گذاشته می‌شد این آب را از خانه‌هایی می‌آوردند که در آن خانه‌ها هیچ مرگی پیش نیامده بود هرکس که به خانه عزازده می‌رفت. هنگام خروج پشنگی از این آب به خود می‌زد (شوالیه، برگران، ۱۳۸۷: ۲۱).

نظامی نیز منفی بودن یگانگی آب و آتش در اساطیر را در داستان خسرو و شیرین یاد آوری می‌کند، هنگام پاسخ دادن شیرین به خسرو برای خواهش دل چنین می‌گوید:

من آبم، نام آب زندگانی تو آتش، نام آن آتش جوانی
نخواهم آب و آتش در هم افتد کزیشان فتنه‌ها در عالم افتد
(نظامی، ۱۳۸۹: ۳۲۳)

اژدها نیز از آنجا که با حرکت بال‌هایش سبب موج دریا می‌شود و به نوعی در آب مکان دارد و هم بدلیل آتشی که درون خود دارد در داستانها به عنوان مظهر شر شناخته شده است احتمالاً بتوان گفت که دلیل عقب نشینی شیرین (آب) از خسرو (آتش) این بوده که شیرین گمان می‌کرده است.

اگر با آتش یکی شود عشقش نیز از میان می‌رود، قداما در مورد اژدها معتقد بودند پوستش اگر بر عاشق بندد عشقش زایل شود (یا حقی، ۷۵). و اما نظامی روایت دیگری هم از آب و آتش را در هنگام گریختن شیرین از ارمن با شبدیز را دارد و از قول مهین بانو چنین می‌گوید:

مبادا کز سرتندی و تیزی کند در زیر آب آتش ستیزی
(نظامی ۱۳۸۹: ۷۳)

این تعبیر نیز می‌تواند مانند داستان نوح اشاره به جوشش آب از آتش داشته باشد چنانکه مبادا شیرینی و روانی آب (شیرین) باعث سرکشی آتش ستیزی شبدیز (آتش) شود» در مکان آتش آب نیست، زیرا که اگر آب و آتش در یک مکان باشند

اجتماع ضدین لازم آید و آن محال است» (پربایار، ۱۳۷۶: ۱۳۷). همچنین در داستان آفرینش از میان آب ازلی نخست آتش عین اسبی است که محل او در آب است (یا حقی، ۱۳۷۵: ۷۸۲). در این روایت شبدیز و خسرو تجسم آتش هستند، احتمالاً مراسم مرده سوزی برخی اقوام نیز از همین اسطوره‌ها منشأ گرفته باشد، در ابتدا جسم را تبدیل به خاکستر می‌کنند و خاکستر را روانه آب، خاکستر می‌تواند وجه نابودگر آتش باشد در واقع نابودیی که فقط منجر به سوختن پوشش تن می‌شود و تزکیه کننده است و رها کننده جسم که شعله ور شدن آتش همان معنویت است زیرا شعله‌ها به طرف آسمان جریان دارند و در آخر ریختن خاکستر بر قعر آب نماد آزادی است، رهایی از وابستگی و شناور شدن در آب و حل شدن در آن به معنی بازگشت به مبدأ است در اصل می‌سوزیم تا زندگی کنیم، آب نماد آسمان است (شیرین) و آتش نماد زمین است (خسرو) و مفهوم محال یکی شدن زمین و آسمان در باور عوام احتمالاً ناشی از همین عدم یگانگی آب و آتش است که یکی موجب نابودی دیگری است.

آتش در دل سنگ

برای افروختن آتش در ازمه قدیم با زدن سنگ آتش زنه به فولاد جرقه ایجاد می‌کردند. همچنین به دلیل اینکه از برخورد شدید دو سنگ با یکدیگر آتش حاصل می‌شود قدامت جای آتش را در دل سنگ فرض کرده‌اند. (شمیسا، ۸۷: ۲۸). نظامی نیز به نوعی دیگر به این مطلب اشاره کرده است، آنجا که شاپور به طلب شیرین به ارمن می‌رود و به خسرو چنین می‌گوید:

نخسبم تا نخسبانم سرت را نیایم تا نیایم دلبرت را
چو آتش گر ز آهن سازد ایوان چو گوهر گر شود در سنگ پنهان
بروش آرم به نیرو و به نیرنگ چو آتش ز آهن و چون گوهر از سنگ
(نظامی، ۱۳۸۹: ۵۵)

در اساطیر سنگ نمادی از کوه است و برای بعضی سنگها خواصی در شکستن طلسم‌ها قائل بودند (قریشی، ۱۳۸۰: ۱۸۹). آنچه مشخص است اینکه آتش در کوهستان (شیرین) فوران می‌کند و شاپور قصد دارد آن آتش را که همان عشق و جذبه است در کوهستان یا سنگ به جوشش در آورد. شیرین نماد سنگ است.

ایزد مهر (خروس)

در طبیعت همواره با مخلوقاتی روبرو می‌شویم که در ظاهر امر ارزشمند نیستند و نگاه عمیقی را در پی ندارند اما گاهی می‌شود با اندکی ریشه‌یابی به خاستگاه‌ها و ارزش‌های اساطیری برخی پدیده‌ها پی برد و آنها را بررسی کرد. یکی از این پدیده‌ها خروس است «این مرغ در اوستا پیک سروش و ایزدی است که پاسداری شب بدو سپرده شده است، پرسید زردشت از اهورامزدا، ای اهورامزدا، ای پاکترین خرد، ای داور جهان خاکی، این پاک کیست گماشته سروش پاک دلیر کسی که گفتار ایزدی را پذیرفت ... آنگاه گفت اهورا مزدا آن گماشته پرورش^۷ نام دارد ای سپیتمان^۸، مردم بدگفتار او را کهرکات^۹ می‌نامند» زیرا این مرغ است که در سپیده دم توانا آواز برآورد، برخیزید ای مردمان نماز بهترین راستی بگذارید و به دیوها نفرین فرستید و گرنه زبوشیاستا^{۱۰} آن دیو دراز دست بر شما چیره شود (هینلز، ۸۳، ص ۴۵۱). در ادبیات تلایلی فیثاغورث بر این مبنای اندرزی به چشم می‌خورد: خروسان را اطعام کنید و آنان را سر مبرید، زیرا آنان وقف خورشید و ماه هستند (شوالیه، برگران، ۱۳۸۷: ۹۲). شاید بتوان گفت از آنجا که خروس پیام آور صبح و آفتاب است و مؤمنان را بشارت به نماز می‌دهد نماد ایزد مهر^{۱۱} است، مهر فرشته، عهد و میثاق و فروغ در ایران باستان بود که او را فرشته مهر و دوستی و عهد و پیمان و مظهر فروغ و روشنایی می‌پنداشتند. در نظر آنان مهر واسطه حمد بود بین فروغ پدید آمده و فروغ ازلی (یا حقی، ۱۳۷۵، ص ۴۰۴).

خروس نیز چون واسطه میان انسان و خداوند است که وقت و هنگام را یاد آوری می‌کند.

به دست آن بتان مجلس افروز سپهر انگشتی می‌باخت با روز

ببرد انگشتری چون صبح برخاست که بر بانگ خروس انگشتری خواست

(نظامی، ۱۳۸۹: ۱۳۸)

خروس در اینجا نماد فرمانرواست نماد ایزدی که فضیلت دارد و حضورش زایل کننده نفسانیت است. چنانکه تا قبل از بانگ خروس دختران صاحب انگشتری از پیش خسرو برخاسته و به منزل خود بروند همچنین می توان گفت خروس مظهر زندگی دوباره است که روح را صفا می بخشد و دفع شر و خواب و غفلت را از بین بردن بر عهده اوست، دکتر رستگار معتقدست که خروس با کیمیا در ارتباط است. احتمالاً به این دلیل که خروس با بانگ و ندای اسرافیلی اش روح و نفس را به کمال می رساند و تبدیل کننده وجود انسانی به وجود ملکوتی است. همچنان که کیمیا مس و قلع را سیم و زر می کند. اما خروس نیز چندان بی ارتباط با خورشید نیست از جهت سوزاندگی پلیدی ها می توان گفت خروس دارای نمادهای خورشیدی است چرا که همکار خورشید است و نگهبان روز و یا شاید بدلیل شباهتی که بین تاج خروس با اشعه های خورشید است استدلال شاه و فرمانروا بودن مارا تقویت کند. همچنین خورشید با آتش نیز همگونی دارد، ایزد خدایان نور هستند و هر دو با خروس در ارتباط می باشند. نظامی در وصف خروس هنگام مجلس بزم خسرو چنین می گوید:

صراحی چون خروسی ساز کرده خروسی کو به وقت آغاز کرده

ز رشک آن خروس آتشین تاج گهی تیهو بر آتش گاه دراج

(نظامی، ۱۳۸۹: ۹۷)

که اشاره به رنگ سرخ آتش است و ما تعمیم می دهیم به رنگ سرخ چشمان خروس که بدلیل درخشش و اقتدارش، ویژگی جنگ آوری اش و این که هشدار می دهد و در آخر دعوت به آغازی دوباره می کند نماد زندگی می دانیم. و در آخر ایزد نور بودن خروس را چنین تعبیر می کنیم که نور اولین آفریده است و گرما و حرکت را خلق می کند همچنان که خروس آدمیان را به عمل دعوت می کند و حیات و رحمت می بخشد.

سروش

سروش از ایزدانی است که در مبارزه و پیکار بر ضد دیوان وظایفی خاص بر عهده دارد (عفیفی، ۱۳۷۴: ۵۵۸). آواز دهنده ای که خود پیدا نیست، فرشته الهی را هم هاتف گویند (مدرس زاده، ۱۳۹۰: ۳۳۹).

هاتف آن روز به من مژده این دولت داد که بر آن جور و جفا صبر و ثباتم دارند

(حافظ، ۱۳۸۹: ۳۲۲)

گویا سروش همان فرشته، ملک یا هاتف در عربی است، سروش هشدار، سفارش یا فرمان هر ایزد است که به مردم امکان می دهد به قصد و اراده فنا ناپذیران پی ببرند و بر حسب پاسخ ایزد تصمیم بگیرند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۳۸). در اوستا یازدهمین یشت به نام اوست و محافظت هفدهمین روز ماه به ایزد سروش سپرده شده است، سروش یشت در واقع خیالها و آرزوهای اهل تصوف را در ایران باستان تجسم بخشیده است و در آن ایزد سروش به گونه ای مرد جنگاوری توصیف شده که با دیوان به نبرد بر می خیزد تا تنی چند از پارسایان فروتن را پاسداری کند (یا حقی، ۱۳۷۵: ۲۴۶).

همچنین سروش با ایزد آذر^{۱۲} در سیر به بهشت و دوزخ با ارداویراف^{۱۳} همراه بوده چنین فرمود نوشتن که نخستین شب سروش پرهیزگار و ایزد آذر به پیشباز من بیامند و بر من نماز بردند که خوش آمدی تو (بهار، ۱۳۶۲: ۲۵۴). سروش هنگام کشتن ضحاک به دست فریدون به کمک او آمد و او را به بند کشیدن فریدون راهنمایی کرد.

ز بالا چو پر بر زمین بر نهاد بیامد فریدون به کردار باد

بر آن گرز سردست برد بزد بر سرش ترک بشکست خرد

بیامد سروش خجسته دمان مزن گفت کاورا نیامد زمان
همیدون شکسته بندش چو سنگ بیر تا دو کوه آیدت پیش تنگ
به کوه اندرون به بود بند او نیاید برش خویش و پیوند او...
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۴۸)

همچنین سروش هنگام تصرف بهمن دژ به یاری کیخسرو رفت. زندگی خسرو پرویز نیز با یاری سروش از مرگ حتمی خلاصی یافت آن هنگام که در گریز از بهرام، اجل انتظارش را می کشید و به غاری رسید و به درگاه خدا می نالید، سروش سوار بر اسی سفید و جامه های سبز به یاریش آمد:

به یزدان چنین گفت که ای رستگار توی برتر از گردش روزگار
بدین جان بیچارگی دستگیر تو باشی ننالم به کیوان و تیر
هم آن گه چو از کوه بر شد خروش پدید آمد از راه فرخ سروش
همه جامه اش سبز و خنگی بزیر ز دیدار او گشت خسرو دلیر
چو نزدیک شد دست خسرو گرفت ز یزدان پاک این نباشد شگفت
جو از پیش بد خواه برداشتش به آسانی آورد و بگذاشتش
بدو گفت خسرو که نام تو چیست همه گفت چندی و چندی گریست
فرشته بدو گفت نامم سروش چو ایمن شوی دور باش از خروش
کز این پس شوی بر جهان پادشاه نباید که باشی جز از پارسا
بدین زودی اندر به شاهی رسی بدین سالیان بگذرد هشت و سی
بگفت این سخن نیز شد ناپدید کس اندر جهان این شگفتی ندید
(فردوسی، ۱۳۸۸: ۱۴۳۷-۱۴۳۶).

خداوند عزوجل فرشته بفرستاد تا پرویز را از پیش بهرام ربود و بر سر کوه برد (بلعمی، ۱۳۸۸: ۷۵).
نظامی نیز منظومه خسرو و شیرین را بشارت سروش یا هاتف می داند که به او امداد رساند و در همت و گرد آوری منظومه و راهنمایی او اینکه سخن به دست ناهلان نیفتد:

مرا چون هاتف دید دمساز برآورد از رواق همت آواز
که بشتاب ای نظامی زود دیر است فلک بد عهد و عالم زود سیر است
بهار نوبر آر از چشمه نوش سخن را دستبافی تازه در پوش
درین منزل به همت ساز بردار درین پرده به وقت آواز بردار
و در جایی حضرت محمد (ص) را سروش خوانده و فریادرس مردمان و در نعت ایشان می گوید:
فلک را داده سروش سبز پوشی عمامش باد را عنبر فروزی
(نظامی، ۱۳۸۹: ۱۱)

سروش از آنجا که دارای کارکردهای مشترک باخروس است همان ایزد مهر^۴ است، سروش پالدار فروغ و روشنی و از حیث مقام با مهر برابر است مانند مهر پیوسته بیدار است و از مخلوقات اهورامزدا پاسداری می کند، سروش در بسیاری از اعمال راهنمای مردم رابط مستقیم خدایان و پیک پیغام آور الهی است. و در این گزارش برآنیم تا عنوان کنیم مهین بانوی خردمند یکی

از ایزد سروش‌های داستان است، سروشی است فرستاده شده برای شیرین، زیرا راز آسیب پذیری‌ها را می‌داند، داناست، غیب‌دان است، حامی شیرین است، نقش پدر و مادر را برایش بازی می‌کند، شاپور نیز یکی دیگر از ایزد سروش‌های داستان است، سروشی برای خسرو، شاپور سروشی است که نماد شادی‌هاست و درمانگر درد خسرو، نماد کسی که وظیفه‌اش تنها یاری رساندن است و تسلی دادن و مژده دادن به روزگاری طلایی، مهین بانو و شاپور ایزدانی هستند که دارای نیروی الهی و ماورایی، آنها می‌کوشند تا هر چه ممکن است قهرمانان داستان را به واقعیت‌هایی معقول دعوت کند، بطور کلی سروش نماد خدای متعال نیز هست، پیام آور، راهنما، شفیع، روشنگر، تجسم الهامات و عقل، کلامی است که از هر کجا که آغاز کند تا بهترین بخش آگاهی نفوذ می‌کند، سروش نشانه روش‌های متعدد ارسال پیام است و نشانه تفاسیر مختلفی که کلامش در روح آدمی برداشت می‌شود، سروش خدای اسرار باطنی است.

جشن نوروز

نوروز از بزرگترین و کهن‌ترین جشن‌های آریایی به شمار می‌رود و در شاهنامه به جمشید نسبت داده شده است این جشن مراسم و سنت‌های خاص خود را دارد و بنا به نظر مرحوم بهار قبل از هخامنشیان وجود داشته و همچنان تا روزگار ما با استقبال سرشار از شوقی انجام می‌گیرد. و اما در سبب پیدایش نوروز آورده‌اند که دیوان به فرمان جمشید تختی ساختند و آن را بر دوش گرفتند و از دماوند به بابل بردند مردم از دیدن او که چون خورشید بر تخت خود می‌درخشید به حیرت افتادند و پنداشتند که او خورشید است و به یک روز دو خورشید در آسمان پیدا شده، این امر در روز اهرمز (نخستین روز) از ماه فروردین بود و از این رو مردم برگرد تخت او جمع شدند و همگان گفتند این روز نو است و جم فرمان داد که این روز و پنج روز پس از آن جشن گرفتند. بیشتر منابع جمشید را پایه گذار نوروز و سایر رسم‌های نیکو دانسته‌اند (یا حقی، ۱۳۷۵: ۴۲۶). از آنجا که بسیار تکرار کردیم و واضح است که خورشید و آتش دارای نمادهای یکسان هستند یعنی قدرت باروری و زندگی و از سویی نماد سوزاندگی، می‌توان گفت در اینجا جمشید نماد ایزد آتش است و رمز و پیام رحمت الهی است در این روز که توسط جمشید به آدمیان عرضه شده است و این روز را نو نام نهادند.

در این روز مردم به آرامگاه‌ها می‌رفتند چراغ می‌بردند و به گریه و زاری می‌پرداختند (بهار، ۱۳۸۱: ۳۴۱) و یا در ایام نوروز مردم بر روی کوزه آب و گلدان گل و ظرفی از آتش می‌گذراند و آتش را با چوب صندل و سایر چوبهای خوشبو نیرو می‌دهند و هر کس می‌بایستی با دست خود چوب بر آتش دهد و نام در گذشتگان خود را برشمارد (یا حقی، ۱۳۷۵: ۴۲۷)، که چراغ بردن در اینجا همان نماد آتش است به این منظور که آتش واسطه بین خدا و مردگان است، نماد شفاعت و بازگشت و تحرکی دوباره است. و نیز معتقد است جشن کریسمس ادامه همین جشن قدیم خورشید با نام مسیحی است و حتماً به این دلیل که جایگاه عیسی در فلک چهارم است. به نوشته یک نویسنده قرون وسطا سر مشخصه جشن‌های نیمه تابستان، آتش افروزی، حرکت دسته جمعی با مشعل در اطراف مزارع و کشت زارها و رسم گرداندن چرخ بود او می‌گوید بچه‌ها استخوان و زباله و لاشه‌ها را آتش می‌زدند تا دود انبوه و غلیظی ایجاد شود و دیوها و ارواح خبیثه که در این زمان به مناسبت شدت گرمای تابستان در هوا جفت‌گیری می‌کردند و چاه‌ها و چشمه‌ها با افتادن تخم‌های شان مسموم می‌شد، متواری شدند. همچنین از رسم غلتاندن چرخ سخن می‌گوید که نشان می‌داد خورشید به اوج خود در آسمان رسیده و از این پس روبه نزول و افول دارد. (فریزر، ۱۳۸۳: ۷۳۹). که در این روز همچون اعیاد یلدا، چهارشنبه سوری، سده و مهرگان آتش روشن می‌کردند و به انجام مراسم خاصی می‌پرداختند آن چیزی که در این روزها برجستگی می‌نماید همان تجلی عنصر آتش است که توسط ایزدان عرضه می‌شود، مثلاً برپا کردن این جشن‌ها نماد گرایش‌های اجتماعی و تمدن است یا گرایش به هر آنچه که در نظر انسان بزرگ می‌نماید. نظامی نیز بزم آریایی خسرو و نام نهادن نوروز بر روز مرگ بهرام را جشن می‌گیرد و بر تخت تکیه زدنش را مسلم می‌کند.

چو بر پرده نشستی ناز نوروز به نوروزی نشستی دولت آن روز

(نظامی، ۱۳۸۹: ۱۹۳)

می‌توان گفت خسرو نماد ایزد آتش است و روز مرگ بهرام روز جشن نوروز، زیرا در این روز نیروهای اهورایی و بارور کننده توسط آتش که مظهر قدرت و اقتدار است و به نوعی نبرد بین نیروی شر (بهرام) و نیروی خیر (خسرو) به پایان می‌رسد، آتش در این روایت نماد نیرویی بود که هم زندگی می‌بخشید و هم زندگی را قطع می‌کرد.

نشسته خسرو پرویز بر تخت جوان فرو جوان طبع و جوان بخت

دو رویه کرد تخت پادشایش کشیده صف غلامان سرایش

زخاموشی در آن زربنه پرگار شده نقش غلامان نقش دیوار

زمین را زیر تخت آرام داده به رسم خاص بار عام داده

به فتح الباب دولت بامدادان زدر پیکی در آمد سخت شادان

زمین بوسید و گفتا شادمان باش همیشه در جهان شاه جهان باش

(نظامی، ۱۳۸۹: ۱۸۴)

افزون بر این آتش (خسرو) در دل تاریکی‌ها نفوذ می‌کند و تاریکی‌ها را از بین می‌برد. احتمالاً مراسم روز راهپیمایی نیز از آنجا که مترسک دشمن عصر را به آتش می‌کشند و شادی خود را با سوزاندن نیروی شر اعلام می‌کنند نوعی جشن نوروز باشد که این سوزاندن نشانه مرگ دشمن است. نشانه سلامت و امنیت است.

فره ایزدی

فره فروغی است ایزدی که به هر کس که مورد توجه و عنایت شد تعلق می‌گیرد و او را از همگان برتر و شایسته پیامبری یا پادشاهی یا نیرویی می‌کند (عقیقی، ۱۳۷۴: ۵۶۸). در اوستا از دو گونه فر سخن گفته شده است فر ایرانی که ایران را از شر دشمنان حفظ می‌کرد و دیگر فر کیانی که موجب پادشاهی سران می‌شد. هوشنگ فره ایزدی داشت و بر هفت کشور پادشاه بود.

جهان را پیش جهان آفرین نیایش همی کرد و خواند آفرین

که او را فروغی چنین هدیه داد همین آتش آنگاه قبله نهاد

نگفتا فروغی است این ایزدی پرستید باید اگر بخردی

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۵)

تهمورث نیز فره ایزدی داشت فری که از آن تهمورث زیباوند^{۱۴} بود چنان که بر هفت کشور روی زمین پادشاهی کرد و به مردمان و دیوان و جاودان و پریان در کرپن‌ها و کوی‌های ستمکار دست یافت.

چنان بردل هر کسی دوست بود نماز شب و روزه آیین دوست

سرمایه بداختر شاه را در بسته برج‌ان بدخواه را

همه را نیکی نمودی به شاه همه راستی خواستی پایگاه

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید از او فره ایزدی

(فردوسی، ۱۳۸۸: ۲۶)

جمشید، گرشاسب، اردشیر بابکان و نرسی بهرام نیز دارای فره بودند که در همه این موارد فر صاحب خود را به خوش اقبالی و دیرزیستی نوید می‌داد و نماد لطف ایزدی است. اما فر اگر از پادشاهی برداشته می‌شد به بدبختی می‌افتاد و مدام شکست می‌خورد (نقل از دکتر شمیس^{۱۵}). چنانچه جمشید به بیراهه کشیده شد و فر از او دور شد، فر مدتی در دریای فراخکرت^{۱۶} پنهان

بود که افراسیاب^{۱۷} به دنبالش رفت و بی نصیب ماند آنگاه افراسیاب تورانی بسیار زورمند ناسزاگویان از دریای فراخکرت بر آمد و گفت (اتین تین اهمایی) من نتوانستم این فر را که از آن خاندانهای ایرانی و زردشت پاک است برابیم (دوستخواه، ۱۳۶۶: ۳۰۱). اما فر در برخی مظاهر و روایات به صورت نور جلوه گر می شود همچنان که چهره پیامبران با هاله ای از نور متمایز از دیگر انسانها می شد، برخی افراد و روحانیون نیز بدلیل محبوبیتی که در جامعه نزد ما دارد از این فره ها و هاله نور برخوردارند و مصداق ساز می شوند. اینکه می گوئیم فلانی چه چهره نورانی و دلنشینی دارد به همان معناست این نور همان نماد گرایی آتش و خورشید را همراه دارد، آتشی که به سمت بالا شعله ور می شود زرد رنگ است، اشعه های خورشید نیز به رنگ زرد پرتور افکنی می کنند و این شعله وری و پرتو افکنی ها نماد عروج و صعود هستند و زرد رنگ طلاست (شوالیه، برگران ۱۳۸۷: ۳۴۸). رنگی که نیل به معرفتی بدون واسطه دارد رنگی جاودانه، هاله نور اطراف چهره پیامبران و ایزدان نیز زرد رنگ است.

چو یوسف گم شد از دیوان دادش زمانه داغ یعقوبی نهادش

جهان چشم جهان بینش ترا داد به جای نیزه در دستش عصا دارد

(نظامی، ۱۳۸۹: ۱۰۸)

فر همان نور چشم یعقوب بوده که بر اثر بیتابی برای یوسف از او جدا می شود، چشم نماد نور است که از یعقوب پس گرفته شد در سنت ماسونی چشم در حیطه مادی نماد خورشید مریی است و از آنجا نور و زندگی صادر می شود (شوالیه، برگران، ۱۳۸۷: ۵۲۱). و این به آن معناست که بر نعمتی پایدار نیست بلکه هر چه شخص فرهمندتر لطف و عطای پروردگار بیشتر به شخص عطا می شود. اما به جز نور، آتش هم یکی از مظاهر فر است، فر به شکل مرغ وارغنه از جمشید گرفته شود و به فریدون پیوست. کلاغ سرخ پا نمود خورشید یا آتش است (هینلز، ۱۳۸۳: ۴۴۹). فرادشیر نیز به صورت خروسی ظاهر می شود روزی اردشیر از نخجیر گرسنه و تشنه اندرخانه آمد، او واج^{۱۸} گرفته بود و آن زهر باپست^{۱۹} و شکر گمیخته^{۲۰} به دست اردشیر دارد به اینکه کزگک^{۲۱} از دیگر خورش فرمای خوردن چه بگرمی. رنجگی^{۲۲} نیک است، اردشیر ستانیده خوردن کامست^{۲۳}، ایدون گویند که ورجاوند^{۲۴} آذر فرنیغ^{۲۵} پیروزگر؛ ایدون چون خروسی سرخ اندر پرید و پر به پست زد و آن جام با پست همگی از دست اردشیر به زمین افتاد اردشیر و زیانه^{۲۶} هر دو چون به آینه دیدند سترده بماندند^{۲۷} و گریه و سگ که اندر خانه بودند از آن خورش بخوردند و بمردند (هدایت، ۱۳۸۳: ۲۲۲). همانطور که در بحث خروس پیش رفت یادآور شدیم که خروس ایزد مهر است و مهر بعدها به صورت و معنی خورشید استعمال شد و خورشید با آتش دارای نمادهای یکسان هستند و فر با آتش در ارتباط است و در مورد خسرو پرویز نیز قابل تأمل و توجیه است. امروزه هر آنچه که سبب موفقیت و بهروزی شود را می توان همان فره دانست مواردی چون ثروت، قدرت، شهرت، دانش اندوزی، زبان فاخر؛ برخورداری از بصیرت و نیروی باطنی که می تواند وجود مادی و معنوی شخص را دگرگون کند، می توان گفت که فره خسرو همان خوابهای ماورایی ای بود که شب هنگام بروی الهام می شد، خسرو دین زردشتی و آتش پرستی داشت و در آنجا آتشکده یزدان را ستایش می کرد و در برخی شبها خوابهای صادق می دید، مثلاً خواب پیامبر را می دید:

چنین گفت آن سخن پرداز شبخیز کز آن آمد خلل در کار پرویز

که از شبها شبی روشن چون مهتاب جمال مصطفی را دید در خواب

خرامان گشته بر تازی سمندی مسلسل کرده گیسو چون کمندی

به چربی گفت با او کای جوانمرد ره اسلام گیر از کفر برگرد

(نظامی، ۱۳۸۹: ۴۳۰)

یا خواب جد عادلش:

به طاعت خانه شد خسرو کمر بست نیایش کرد یزدان را و بنشست
به برخورداری آمد خواب نوشین که بر ناخورده بود از خواب دوشین
نیای خویشتن را دید در خواب که گفت ای تازه خورشید جهان تاب
اگر شد چار مولای عزیزت بشارت می‌دهم بر چار چیزت...
(همان: ۴۷)

چنین که مشاهده می‌شود فر به صورت خواب و رویاهای صادق بر خسرو جلوه می‌کند مانند بسیاری از پیامبران و پهلوانان که خوابهایی می‌دیدند و حقیقت داشت و می‌توانستند خود را برای رویارویی با برخی حوادث مهیا کنند، هر مزهم به همین دلیل فرزندش را شایسته داشتن فر می‌داند.

در این روایت آتش و آتشکده نماد رابطه بین خدا و بندگان نمود می‌کند و نعمت فر را به همراه می‌آورد. تمامی نیروهایی که وحشتناک و دست نیافتنی جلوه می‌کند شاید فقط نیروهایی هستند که می‌خواهند ما قوتشان دهیم، فر قبل از هر چیزی حتماً در خود ما ریشه دارد.

تجلی

تجلی در اصطلاح عارفان به معنی جلوه گر شدن حقیقت در جلوه گاه جهان و نیز جلوه گاه دل صافی انسان. قرآن نیز اینگونه به تجلی اشاره کرده است داستان خدا و موسی (ع) (فلما تجلی و به الجبل جعله دكا و فرا موسی صعقا...) پس آنگاه که پروردگارش بر کوه تجلی کرد کوه را متلاشی ساخت و موسی بی هوشی افتاد (اعراف: ۱۴۳۵). بلعمی نیز داستان تجلی را بصورت آتشی بر سر درختی بیان کرده است و اما بحث از درختی است که توانست دلی را به تصرف خود در آورد. نوعی رابطهٔ چهره به چهره رابطه‌ای که چشم‌ها مسبب آن بودند و به دل رساندند که احتمالاً درخت تجلی پروردگار موسی از نوع درختان اساطیری بوده که دارای روح بوده‌اند. به نظر بدویان جهان عموماً جاندار است و گیاهان و درختان از این قاعده مستثنی نیستند (فریزر، ۱۳۸۳: ۱۵۳). گاهی درخت را به جسم بلکه صرفاً جایگاه ارواح می‌دانستند (همان: ۱۵۸). بر اساس داستانی روزگاری دختری مادرش مرده بود و نامادری بی‌رحم با او بدرفتاری می‌کرد روزی هنگامی که بر مزار مادر می‌گریست مشاهده کرد که گور مادر گشوده شد و ساقه‌ای از آن بیرون آمد پس به نهالی و بالاخره به درختی تبدیل گشت باد در برگهای درخت پیچید و خش خش می‌کرد درخت به دختر گفت مادرش نزدیک اوست و وی باید از میوهٔ آن درخت بخورد، دختر میوهٔ بسیار لذیذ درخت را خورد و اندکی تسکین یافت این امر از آن به بعد هر روز رخ می‌داد، نامادری متوجه این مطلب شد و از شوی خود خواست که درخت را قطع کند (کاوندیش، ۱۳۸۷: ۳۴۶). درخت در این داستان نشان مرگ و بازدایی است همچنین نماد ارتباط میان دنیای زندگان و مردگان است. و حتماً درخت وادی ایمن و درختی که تمثال خسرو در آن بود از نوع درختان اساطیری است که دارای روح بوده‌اند و راه توحید الهی را نشان می‌دادند.

نحوه آشنایی خسرو و شیرین نیز اینگونه بود ترسیم تصویر خسرو بر درخت توسط شاپور:

خجسته کاغذی بگرفت در دست بعینه صورت خسرو برو بست
بر آن صورت چو صنعت کرد سختی بدوسانید بر ساق درختی
(نظامی ۱۳۸۹: ۵۹)

شیرین تصویر را بر درخت می‌بیند:

چو خود بین شد که دارد صورت ماه بر آن صورت فتادش چشم ناگاه

به خوبان گفت کان صورت بیارید که کرده ست این رقم پنهان مدارید
 بیاورند صورت پیش دلبنده بر آن صورت فرو شد ساعتی چند
 نه دل می داد از او دل گرفتن نه می شایستش اندر برگرفتن
 به هر دیداری از مست می شد به هر جامی که خورد از دست می شد ...
 (همان: ۱۶)

گاهی هم تجلی را کنایه از غلبه نورالهی دانسته‌اند که بر طور ظاهر شد و موسی از آن بیهوش گشت (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۶۴).
 در آن آینه دید از خود نشانی چو خود را دید بیخود شد زمانی
 (نظامی، ۱۳۸۴: ۶۳)

همان تجلی اول است. بعضی اقوام آریایی از درختان پاسخ‌های غیبی می‌شنیدند (فریزر، ۱۳۸۳: ۱۵۲). می‌توان گفت که تمثال خسرو بر درخت تجسم انوار حق است و شیرین تجسم موسی است که به طریق تصفیّه دل می‌رسند و حقیقتی که می‌بیند دوست است و عشق همچنان که تروبادورها^{۲۸} دلدادگی را به مثابه عالی‌ترین تجربه معنوی درک می‌کردند. اما چگونه از درختی به ظاهر ساده می‌تواند عشق صورت بگیرد و منظومه ساز شود. به نقل از دکتر شمیسا آتش از ایجاد مالش دو چوب به هم شکل گرفته است و تمثال خسرو شاه بر درختی ایجاد عشق (آتش) در دل شیرین می‌کند، شاهان نماد خورشید هستند همچنین و جهیگری خورشید با آتش یکی است خورشید نور را در هستی موجودات القا می‌کند و این نور در ارتباط با تمثال خسرو نور عشق است و نور عشق از آتش خارج می‌شود (شوالیه، برگردان، ۱۳۸۷: ۴۶۳). و آتش نماد قلب است (همان: ۶۰). و قلب است که پادشاه روح می‌شود و آدمی را به جنب و جوش وادار می‌کند و به تعبیر عوام قلب و عشق است که تمام موجودیت انسان را می‌سوزاند و این سوختن و آتش نماد جوانی است، هوس‌ها را بیدار می‌کند و نیرویی ماورایی نصیب می‌کند.
 از آن به دیرمغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
 (حافظ، ۱۳۸۹: ۲۳)

بنابراین احتمال می‌دهیم که خسرو شاه در این روایت ایزد آتش است و درختی که تجلی گر عشق شد به عنوان نماد قاصد و واسطه دنیای مادی و معنوی است نمادی تفکری که در جان نفوذ می‌کند و الهام را سبب می‌شود.

نتیجه‌گیری

۱. آثار داستانی و تاریخی ما تقریباً همه بر اساس افسانه‌ها و باورهای اساطیری تنظیم شده‌اند از جمله این آثار خسرو و شیرین هستند که پیش از آنکه غنایی باشند آثاری اساطیری به حساب می‌آید.
۲. می‌توان در بسیاری از حکایات یا مضمون‌های خسرو و شیرین ریشه و نشانه‌ای از اسطوره یافت چنان که گزارش شد.
۳. آشکار شد که نظامی همان گونه با مسائل و مضامین مذهبی، تاریخی، ادبی و ... آشنایی کامل داشته از اسطوره‌ها و افسانه‌ها نیز به خوبی آگاه بوده است و همین آگاهی‌ها توانسته است آثار او را از این دیدگاه مایه‌ور و قابل بررسی سازد.

پیشنهاد

سایر آثار داستانی تاریخی یا حتی دینی را می‌توان بر این مبنا بررسی کرد و به نتایج جدیدی رسید و ثابت نمود که یک اثر تحقیقی و ناب ادبی حتماً با رگه‌های اساطیری در هم تنیده است و اصلاً اثری که با اساطیر مرتبط نباشد ادبی هم نیست.

پی‌نوشت

۱. Agn: خدایی است که به صورت آتش قربانی را دریافت می‌کند.
۲. Aditi: بی‌کران، بی‌نهایت، طبیعت، مادر خدایان
۳. Asto vidhatu: نام دیو مرگ است، معنی این نام زوال هستی است (دوستخواه، ۱۳۶۶: ۳۱۶).
۴. Vayo: نام دیو دنبال‌کننده و از پی‌تازنده است (همان: ۳۱۷).
۵. همان اهورامزدا است و ذیل آن توضیح داده خواهد شد.
۶. نام خداوند و پروردگار بزرگ آیین زرتشت است که در همه میهن فرشتگان و ایزدان جای دارد، در لغت به معنی سرور داناست (همان: ۳۲).
۷. نام ایزدی خروس
۸. نام خانوادگی زرتشت (همان: ۳۷).
۹. نام اهریمنی خروس
۱۰. بوشیاستا: بوشاسب (بشاسب، بوشاسب، گوشاسب) و بوشاس، در پهلوی بوشاسب و در اوستایی بوشیاست نام ماده دیو خواب‌سنگین است که بیشتر با صفت دراز دست آمده است، بوشاسب، دیوی است که تنبلی آورد (یا حتی، ۱۳۷۵: ۱۳۲).
۱۱. ایزد فروغ و روشنایی و پیمان‌شناسی
۱۲. فرشته نگهبان آتش
۱۳. نام کسی بود که معراج گونه‌ای داشت و ارداویراف نامه نام آن معراج است.
۱۴. دیویند
۱۵. استاد دانشگاه آزاد کاشان
۱۶. نام پهلوی دریائی است که در اوستا (Vourukasa) یعنی فراخ‌کردند نام دارد، جای این دریا به درستی دانسته نیست اما شاید بتوان گفت همین دریای مازندران یا خزر کنونی است.
۱۷. در اوستا atar فرشته نگهبان آتش است و اضافه کردن آن به مزدا (اهورا) از آن روست که برای هرچه بیشتر ارزش نهادن به عنصر آتش آنرا پسر اهورامزدا دانسته‌اند.
۱۸. دعای قبل از خوراک
۱۹. شربتی که با مغز جو درست کنند.
۲۰. اختلاط دو ناجنس
۲۱. پیش، قبل از غذا
۲۲. خستگی، تشنگی
۲۳. میل کرد، اراده کرد.
۲۴. فرهمند
۲۵. آتش مقدس معروف

۲۶. زن، خانم، تولید کننده (به لهجه بختیاری زینه)

۲۷. شگفت زده

۲۸. تروبادورها به روانشناسی عشق علاقه فراوان داشتند و در غرب، آن‌ها نخستین کسانی بودند که عشق را بدان گونه که ما

امروز می‌شناسیم مورد توجه قرار دادند، یعنی عشق همچون رابطه‌ای چهره به چهره (کمبل، ۱۳۷۷: ۲۷۶).

منابع

۱. قرآن کریم.

۲. اسمیت، ژوئل، (۱۳۸۳)، **فرهنگ اساطیر یونان و روم**، ترجمه شهلا برادران خسروشاهی، تهران: فرهنگ معاصر.
۳. بهار، مهرداد، (۱۳۷۶)، **از اسطوره تا تاریخ**، گردآوری ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: چشمه.
۴. _____ (۱۳۸۸)، **نگاهی به تاریخ اساطیر ایران**، تحریر سیروس شمیسا، تهران: علم.
۵. _____ (۱۳۶۲)، **پژوهش در اساطیر ایران**، تهران: توس.
۶. _____ (۱۳۷۴)، **جستاری چند در فرهنگ ایران**، تهران: فکر روز، چ. دوم.
۷. بلعی، ابوعلی محمد (۱۳۸۲)، **تاریخ بلعی**، تصحیح ملک الشعرا بهار، محمد پروین گنابادی، تهران: هرمس.
۸. بویس، مری، (۱۳۸۱)، **زردشتیان باورها و آداب دینی آنها**، ترجمه عسگر بهرامی، تهران: ققنوس.
۹. پیربابا، ژان، (۱۳۷۶)، **رمز پروازی آتش**، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.
۱۰. جلالی نائینی، محمدرضا، (۱۳۸۶)، **گزیده سرودهای ریگ ودا و قدیمی‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو**، پیشگفتار تاراچند، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۱. حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۹)، **دیوان حافظ**، به کوشش محمد راستگو، تهران: نی.
۱۲. دوستخواه، جلیل، (۱۳۶۶)، **اوستا نامه مینوی آیین زردشت**، گزارش ابراهیم پور داوود، تهران: مروارید، چ. ششم.
۱۳. شوالیه، ژان، آلن، (۱۳۸۷)، **فرهنگ نمادها**، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
۱۴. شمیسا، سیروس، (۱۳۸۷)، **فرهنگ اشارات**، تهران: میترا.
۱۵. _____ (۱۳۸۸)، **نقد ادبی**، تهران: میترا.
۱۶. عفیفی، رحیم، (۱۳۷۴)، **اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی**، تهران: توس.
۱۷. فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۸)، **شاهنامه فردوسی**، بر اساس نسخه مسکوه ادواردویچ برتلس، تهران: پیام عدالت، چ. دوم.
۱۸. فریزر، جیمز جرج، (۱۳۸۲)، **شاخه زرین**، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: آگاه.
۱۹. فرنیغ دادگی، (۱۳۹۹)، **بند هس**، گزارنده مهرداد بهار، تهران: توس.
۲۰. قرشی، امان‌الله، (۱۳۸۰)، **آب و کوه در اساطیر هندوایرانی**، تهران: هرمس.
۲۱. کاوندیش، ریچارد، (۱۳۸۷)، **اسطوره‌شناسی دائره‌المعارف مصور اساطیر و ادیان مشهور جهان**، ترجمه رقیه بهزادی، تهران: علم.
۲۲. کمبل، جوزف، (۱۳۷۷)، **اسطوره شناسی**، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
۲۳. مدرس زاده، عبدالرضا، (۱۳۹۰)، **خاک بالین رسول (ص)**، کاشان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشان.
۲۴. نظامی الیاس بن یوسف، (۱۳۸۹)، **خسرو و شیرین**، تصحیح وحید دستگردی، کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۲۵. هینلز، جان راسل، (۱۳۸۸)، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
۲۶. هدایت، صادق، (۱۳۸۳)، **زند و هومن**، تهران: جامه دران.
۲۷. یا حقی، محمد جعفر، (۱۳۷۵)، **فرهنگ اساطیر**، تهران: سروش.